

فریدون نوزاد

بقیه از شماره قبل

حکیم محمد حسین فغفور گیلانی

با همه محبتی که حکیم در گرجستان دیده است از اقامت در آنجا امتناع ورزید، ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی معتقد است که: «پاکی شرع شریف محمدی او را از همصحبی گرجیان و دیدن آئین کثیف ایشان مانع می آید بنابراین در وقت فرصت از دیار کفار فرار نموده بار دیگر بعراق معاودت می نماید...» (۱۷) این یک نظر و تصور متعصبانه و نادرست است و شهر آشوب فوق دلیل روشنی بررد آن می باشد، داعیه ای ندارد که شاعر از محیطی و مردمی ناراضی باشد و بعد به بهترین طرز صفت همان محیط و مردمش را بنماید، آنچه ویرا بگیلان و ایران کشانید علایق ناکسنتی روانی و عاطفی است نه تعشق به کیشی و تبری از آئینی، پیوستگی با مردم، آداب و سنن، آب و هوا و همه و همه چیز ایران ویرا جلب و جذب میکند، بگیلان می آید و بعد از دیدار خویشاوندان راهی اصفهان میشود، دربار شاه عباس صفوی ویرا پذیرا میگردد.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

حکیم را در سفر اصفهان ملاقات حکیم شفائی دست داد، معروف است که شفائی

ابتدا به سخن نموده «باین عبارت بی کم و بیش پرسید که:

میرمن تو کجایی؟

فغفور جواب داد که: گیلک

آن هزال بی عدیل فی الحال بدو گفت که:

گیلک و کودن بحساب جمل در عدد با هم مطابقند - -

فغفور بی اندیشه و تأمل گفت:

آری همچنانکه شغائی و صاحب جهل مرکب بهمان حساب با هم موافقتند ..
صفاهانی از بدیهه گوئی گیلانی حساب تمامی گرفت و دیگر با او از روی هزل
سخن نگفت ...» (۱۸)

حضور ذهن و سرعت انتقال و حاضر جوابی و سمع اطلاعات حکیم را ازین سؤال
و جواب میتوان درک نمود و حتی آوازه این بحث در شهر پیچید و بگوش شاه عباس
رسید و گویا موجب احضار او بدربار پراقتدار صفوی گردید ..

حکیم میرمحمد حسین دربارگاه شهریار صفوی نیز دیری نماند از اصفهان
بیرون آمد و روانه خراسان شد ، علیقلیخان شاملو دیوانبگی و ایشک آغاسی شاه-
عباس مقدمش را گرامی داشت و ارادتی فراوان باو پیدا کرد بطوریکه « مجالس
ومحافل خود را بوجود ایشان مزین ساخت و بآن مباحث می نمود ...» (۱۹) و با
اینوصف نتوانست این آزاد مرغ آشیان کم کرده را بدام علایق پای بند سازد ، بدون
تردید این آزادگی را دربی نیازی او باید جستجو کرد ..

عبدالباقی نهاوندی مینویسد : « در متمادی سیر و سفر دست طلب نزد هیچ يك
از پادشاهان زمان دراز نکرده مستغنی بود و مایحتاج سفر از حاصل و منافع سرکار خود
سامان میداد و اسباب عیش و عشرتش بی رحمتی مهیا و آماده و بساط فراغتش بی-
مشقتی منبسط و افکنده بود ...» (۲۰) بدیهیست که احتیاج مرد را بند بر پای است ،
عده کثیری شخصیت انسانی را در این بندگران زیر پا میگذازند و معدودی نیز جان
میدهند و شخصیت فدا نمیکنند اما حکیم فاضل گیلانی در عداد کثیر و قلیل نبود ،
از خانوادهای برخاسته بود که در گیلان « بجمعیت مال و کثرت منازل نیز از اهل
آندریار امتیازی تمام داشته اند ...» (۲۱) پس اگر به خدمت پادشاهان و امرامیر رسید ،
اگر مدائحتی میسود توقع صله و کرم و عنایت نداشت ، کاری صادقانه انجام میداد بی
منت مزد ، قصد هم صحبتی و انس بود و هر زمانهم که دلش میخواست ترک خدمت

میگفت و عزم دیاری دیگر و یاری دیگر میکرد . .

خطه ادب پرور خراسان خواست او را نکهدارد ولی نتوانست عازم دیار هندوستان گردید ، نادرست است اگر هجرت او را بهند : « از برای نشو و نمای تمام عیار و تحصیل مال بیشمار ... » (۲۲) بدانیم زیرا در این زمان حکیم در ایران و ممالک همجوار شهرتی بسزا داشت و بطرز شایسته‌ای (نشو و نما) کرده بود و هند نمیتوانست چیزی به شهرتش بیفزاید، از لحاظ مال هم گذشته از آنکه شاعر آواره گیلانی دنی الطبع و گدا نبود ، بخاطر تحصیل درآمدی بیشتر راضی نمیشد که طبع و ذوق را بخدمت وادارد و احسان پذیر باشد مضافاً که الکسندر خان والی کریم گرجستان و شاه عباس شاهنشاه مقتدر ایران بیشتر میتوانستند زر و مال نثارش نمایند بنابراین تنها عاملی که او را بجانب هند کشانید رسم متداول زمان بود ، دربار تیموری هند با تمام قوا فضلا و دانشمندان را بخود جلب و جذب میکرد و دانشوران و ادیبان دیداری از آن دیار را بر خود فرض میشمردند حکیم محمد حسین نیز از سیطره رسم و زمان بر کران نبود و بهمین علت قصد قندهار نمود، میرزاغازی ترخان در آن زمان حکومت قندهار را داشت ، چون از ورود حکیم آگاه شد، «ویرا از عنایت مهربانی و نهایت قدردانی به مجلس خویش طلبید و با او ملایمت بسیار نمود ...» (۲۳) اما اقامت آزاده مرد گیلک در آن دیار هم طولانی نشد چون خیلی زود مورد حسادت و کین تیزی بزرگان دربار خان قرار گرفت ، مولانا اسد قصه خوان و مرشد بروجردی که با وجود ادیبی فاضل و نکته سنجی کامل موقعیت خویش را در خطر میدیدند بکوشش برخاستند ، پا بر سر انصاف و وجدان نهادند و بسعایت از حکیم محمد حسین پرداختند و بیشر می را بدانند رسانیدند که « از رشک در شعر ففور دخلهای بیجا و اعتراضهای بدنمائی- نمودند ...» (۲۴) با عزت و اعتباری که حکیم در نزد میرزاغازی ترخان بهم زده

بود، آنها میدانستند سعایتها بلا اثر خواهد بود و بهترین راه ایجاد رنجش حکیم محمد حسین است و با دخل و تصرفات نابجا و غلط در آثار آن دانشور بزرگوار دلسردی و رنجش ویرا موجب شدند، حکیم حاکم هنردوست قندهار را با همه محبتهایش برای حاسدان نهاد و بدون ایجاد سروصدائی آنجا را پشت سر گذاشت و این سال ۱۰۱۲ هجری قمری بوده است.

از مهاجرت مخفیانه حکیم محمد حسین گیلانی دوسه روزی میگذشت و حاکم بی خبر بود و بناچار «کیفیت خروج آن نادره زمان بعد از سه روز بسمع میرزای ترخان...» (۲۵) رسانیده شد، حاکم از اینهمه بدطینتی اطرافیانش آزرده و عصبانی شد، شخصاً نامه‌ای به حکیم نوشت و عذر سلوک ناپسند اطرافیان را خواست و تقاضای بازگشت نمود و برای رسانیدن نامه نیز مرشد بروجردی و اسد قصه خوان رامأمور و تأکید نمود اگر نامه را بموقع رسانند و موجبات بازگشت حکیم را فراهم آوردند «تلافی تقصیرات گذشته خواهد شد...» (۲۶) آن دو حشود بدطینت بدنبال حکیم راه افتادند و بالاخره او را یافته و مکتوب غازی ترخان را تسلیم نمودند و تعنی کردند بازگردد و با این گذشت و بزرگواری اشتباه آنها را ببخشاید، حکیم استدعای آنها را نشنیده گرفت و چون جواب به مکتوب شرط ادب بوده است این رباعی را فی البداهه سرود و برای خان فرستاد:

آن حیفه که در دست دو کرکس باشد

حیف است که لوٹ دامن کس باشد

خسر را طلب شاخ زیادت طلبی است

با يك سر خردو گوش بس باشد

حکیم آرزوی دیدار هند را داشت و با خروج از قندهار راه مقصود پیش

گرفت و خود را به لاهور رسانید، کوتاه زمانی در آنجا بماند و عازم آگره شد، در

اینجا «بطریق مهمان درخانه افلاطون ثانی حکیم علی گیلانی بسربرد...» (۲۷) این حکیم دانشمند بعلمت حذاقت و ابراز شخصیت در دربار مغولی هند عزت و اعتباری بسزا داشت و مورد اعتماد و علاقه نورالدین محمد جهانگیر بود و حکیم محمد حسین مایل بود از تقرب حکیم علی استفاده نموده و بدربار جهانگیر راه یابد ولی حکیم علی از انجام مقصود شاعر چیره دست و حساس تامل میورزید، شاید این تامل را انگیزمای بود و ازین انگیزه رنجش حکیم زیادت شد و به ملازمت عبدالرحیم خان خانان درآمد، این مرد دانش پزوه و گوهر شناس قدر ملازم بزرگوارش را زود شناخت و ویرا به مصاحبت شاهزاده پرویز بن جهانگیر برگزید و حکیم در اندک مدتی از مقرر بان درگام گردیده و «منظور نظر مرحمت و عاطف آن شاهزاده خورشید لقاگشته نقد عمر گرامی صرف خدمت...» (۲۸) او کرد.

حکیم در «برهانپور خاندیس علم دانشوری و سخنوری افراشته و کوس یکتائی و بی مثلی...» (۲۹) میزد، او بعد از سالها خانه بدوشی ما و پذیرفته بود، درسکوت و آرامشی موافق طبع زندگی میکرد، در این ایام جهانگیر دستور داد شاهزاده پرویز به الهه آباد باز گردد، حکیم نیز بهمراه ممدوح و مخدوم بدانجا روان شد و در سال ۱۰۲۹ در آن شهر و دیار چشم از جهان فرو بست و با بدایت پیوست، صالح تبریزی قطعه زیر را در مرگ او گفته است:

رفت فغفور سخن از ملک نظم	داغها بر سینه احبات هشت
تا دهد آب از سحاب چشم ما	گوهر یكدانه را در خاک کشت
چون بهشتی بسود شد تاریخ او	«همنوا با عنده لبیان بهشت ۱۰۲۹»

محمد حسین لاهیجانی تازمانیکه در ایران بود رسمی تخلص داشت ولی «بعلمت رسمی یزدی متردد شده...» (۳۰) و تخلص خود را به فغفور مبدل ساخت و گاهی نیز

در اشعارش امیر تخلص میگرد، او مردی حساس، زود رنج، دائم السفر، بلند طبع و صاحب همت و راستگو و شیرین سخن بود، با شعرای زیادی مکاتبات شعری داشت و با دملانام و محمد قلی سلیم مشاعره داشته چنانچه سلیم درغزلی گوید :

کمتر نیم از سنجر و فغفور که منم در هندسیه بختی خود شاه سلیمم، (۳۱)
دیوان اورانصر آبادی فریب به چهار و عبدالنبی فخر الزمانی نزدیک به پنج هزار
بیت نوشته است (۳۲)

- ۱- تذکره میخانه ص ۴۵۳ چاپ تهران ۲- مآثر رحیمی جلد سوم ۲- رک
- ۳- مآثر رحیمی جلد ۴- ریاض الشعراء علیقلیخان واله ۵- سرو آزاد صفحه ۳۷
- ۶- مآثر رحیمی ج ۳ ۷- تذکره میخانه ص ۴۵۳ ۸- مآثر رحیمی جلد سوم ۹-
- مجمع الخواص صفحه ۲۳۳ چاپ تبریز ۱۰- مآثر رحیمی ج سوم ۱۱- ریاض
- الشعراء ۱۲- مجمع الخواص ص ۱۳۳ ۱۳- مجمع الخواص ص ۲۳۳ ۱۴- مآثر
- رحیمی جلد سوم ۱۵- تذکره میخانه ص ۴۵۴ ۱۶- مآثر رحیمی ج سوم ۱۷-
- تذکره میخانه صفحه ۴۵۴ ۱۸- تذکره میخانه صفحات ۴۵۴ و ۴۵۵ ۱۹- مآثر
- رحیمی جلد سوم ۲۰- مآثر رحیمی ج سوم ۲۱- مآثر رحیمی ج سوم ۲۲-
- تذکره میخانه صفحه ۴۵۶ ۲۳- تذکره میخانه صفحه ۴۵۶ ۲۴- تذکره صفحه
- ۴۵۶ ۲۵- تذکره میخانه ۴۵۶ ۲۷- تذکره میخانه صفحه ۴۵۷ ۲۸- مآثر
- رحیمی ج سوم ۲۹- مآثر رحیمی جلد سوم ۳۰- آتشکده آذر تذکره نصر آبادی

صفحه ۲۴۳

۳۲- گذشته از ماخذ فوق برای تنظیم این مختصر از کتب زیر استفاده شده است.
ریاض العجنه خطی بشماره ۳۵۷۸ دفتر کل کتبخانه ملی تبریز- شهر آشوب در شعر فارسی
چاپ تهران تألیف آقای احمد گلچین معانی

(پایان)